

اورخان :

(فی جمیع النسخ الا om. D،D) - سر لشکر سلطان جلال الدین در جنگ بالاجین ختائی که سر لشکر فخر الدین سالاری (حاکم سروستان از قبل قباچه) بود ، ص 222 = 98 b م .- ایضاً در جنگ گرجیان ص 230 = 102 a - f. 96 b اورخان EDCBA ، اورخان F - در یزک سلطان جلال الدین بود ، جامع التواریخ طبع برزین ج ۳ ص ۱۲۶ : اورخان (مثل اغلب نسخ جهانگشای) بدون نسخه بدلی . ص 243 = 107 b .f. A ارب ، C بور ، E توتر ، DB اور ، (نمیدانم این همان اورخان است یانه | خیر قطعاً او نیست رجوع کنید بص ۲۴۴ از متن نسوی و ص 460 از ترجمه و هاشم ص 243 از پاک نویس | (۱) و آیا این همان بوقو خان - رجوع به ب - نیست ؟ در هر صورت این شخص نیز از امراء خیلی با وفای سلطان جلال الدین است و هموست که اینجا سلطان جلال الدین را نیم شب بیدار کرده وی جان خود را بتک پای از دست لشکر مغول بیرون برد) ، - ص 244 = 108 a - A ارب ، DB اور ، C بور ، E توتر .

اورقینه خاتون E:

[A اورقینه ، B اورقینه ، C اورقینه ، جامع التواریخ ص ۱۷۴ اورقینه ، ص ۱۷۵ اورقینه ، ن اورقینه ، ص ۱۸۵ اورقینه (اورقینه حاشیه)] .
 خاتون قرا هولا کوبن سائتکن بن جغتای بن چنگیز است ، « و چغتای این قرا هولا کوبن بجای پدرش ولی العهد گردانیده بود و خاتون او اورقینه خاتون بود و مبارکشاه از وی در وجود آمده بود و چون قرا هولا کونماند الغوپسر بایدار [بن جغتای] که عمزاده او بود بحکم اریق بو کاپادشاه الوس چغتای شد و اورقینه خاتون را بخواست و بعد از مدتی نماند و این مبارکشاه بجای پدر بنشست . (جامع ص ۱۷۴) و با وجود آنکه ولی العهد جغتای قرا هولا کوبن بسبب مخالفت این بیسومونککا [بن جغتای] با مونککا قآن [کیوک خان] او را بپادشاهی اولوس جغتای [منصوب] گردانید و بعد از آن چون مونککا قآن قآن شد فرمود تا قرا هولا کواولوس جغتای بداند و بیسومونککا را

۱ - این قسمت که در میان دو خط سیاه قرار داده شده بقلم قرمز بمتن یادداشت اضافه

بکشد. قراهولا کو در راه نماند و خاتونش اورقنه خاتون اورا بکشت و ده سال خویشتن پادشاهی کرد و بعد از آن اریق بوکا آن الوس را بالغو پسر بایدار داد و چون الغوبا اریق بوکا یاعی شد. اورقنه خاتون زن اوشد و آنحال تقریر یافت. «(جامع ص ۱۸۵). چون سونککا قآن قآن شد قراهولا کو را یرلیغ داد تا ییسو سونککارا بکشد و براه ولی "العهدی پادشاه آن الوس شود قراهولا کو بالوس نارسیده در راه وفات یافت و خاتونش اورقنه خاتون دختر تورالچی (تورالچی، تورالچی، بورالچی، طورالچی-ن) کورکان از قوم اویرات اورا بکشت بموجب یرلیغ و خویشتن بجای شوهر پادشاهی میکرد، الخ. «(جامع ص ۱۸۴-۱۹۳). «تورالچی پسر قتلق بیگی پادشاه اویرات بود و دختر دوم چنگیز خان موسومه به چیچکا کن یا چیچکان در حباله او بود [و باین جهت اورا گورگان یعنی داماد گویند]، و خواهرش (یعنی خواهر تورالچی ظ) موسومه به ایلچی قمش زوجه اریق بوکا گردید. «(بلوشه، حواشی جامع التواریخ ص ۱۸۵) (رجوع کن بحواشی جهانگشای ص ۱۴۲).

اورومچی :

اورومچی حالیه واقع در ترکستان شرقی یا بنحو اخص در ایالت جونگاری از مملکت چین همان پیش بالیغ قدیم است (ویوین دوسن مارتن در تحت Ouroumtsi ص ۴۶۷ ستون ۱، دو مرتبه).

اوری شلم :

«واوریشلم اسم بیت المقدس قال الاعشى :

و قد طفت للمال آفاهه عمان فحمص فاوری شلم

ورواه بعضهم بالسين المهملة (التقريب لاصول التعريب للشيخ طاهر الجزائري ۶۰) وفي ديوانه المطبوع جديداً باروياً ص ۳۳ «فاوری سلم» هكذا ضبط بالقلم في الطبع اي بفتح الراء والسين المهملة وكسر اللام، ولكن لا اعتماد بهذا الطبع عجلة لوجود اغلاط فاحشة في فهرست كتبه المطبوع باخراه واعلم هل في اصل متن الديوان ايضاً اغلاط لا ولكن على العجالة قبل الاختبار الدقيق ليس لي اعتماد على طبع هولاء الاروبائين القليلي

الاطلاع الكثيری الخطا ، - فلیراجع یا قوت ان شاء الله .

اوزان :

در فرهنگ لغات آخر و صاف ندارد و كذلك در ترجمان ترکی ندارد ، | خیر

دارد در «اوران» با راء مهمله . | (۱)

بلوشه ۱۳۵ ح^۱ (استطراذاً) (اوران باراء مهمله) ، ۴۹ (کذلك) (بدون هیچ حاشیه)

وص 27 از دیباچه (ایضاً اوران با راء مهمله) ، - کاترمر درص ۳۰۹ حاشیه مختصری با

چند شاهد از جامع [خطی] ووصافی اثبات کرده است که این کلمه در عرف سورخین عهد

مغول بمعنی «عملجات و صناع» و نحو ذلک بوده است . ولی بدبختانه [بالطبع] ندانسته

و نگفته که از چه لغتی است این کلمه عجیب ، و باقرب احتمالات باید مغولی باشد ، و

شاهد دیگر که کاترمر ندیده است همین عبارت ذیل جهانگشاست درص 435 ح K ،

«وابن در بوس را بسرخیلی اوزان نامزد فرمود» ، - بعد در کتاب حلیة الانسان منسوب

بابن مهنا در قسمت سوم که مختص لغات مغولی است درص ۲۲۹ گوید : «الباب الثالث

والعشرون فی اسماء الصناعات ، الصنعة = اوران الخ» و ظاهراً اوران تصحیف اوزان با

زاء معجمه است . | خیر بعد شک کردم بواسطه جامع بلوشه ۴۹ و ۱۳۵ و حالا احتمال

میدهم که اوزان تصحیف اوران باشد . | (۲) و نیز با احتمال قوی ظاهراً الصنعة در عبارت

اوبفتحتین است جمع صانع نه بسکون نون مصدرأ ، گر چه اینهم محتمل است ولی

اولی بسیار مناسبتر بنظر میآید . | خیر اینهم معلوم نیست چه پاوه دو کورتی اوران را

بمعنی صنعت *industrie و metier* ترجمه کرده است ص ۵۳ . | (۳)

باری عبارت مذکور ابن مهنا اولاً بکلی حدس کاترمر را که اوزان بمعنی

عملجات و صناعات و *artisans و ouvriers* است تصویب و تأیید میکند و ثانیاً

قطع حاصل میشود که این کلمه مغولی است [نه ترکی یا فارسی یا لغات دیگر] ، و ثالثاً

که صواب در این کلمه ظاهراً بل بنحو قطع و یقین اوران با راء مهمله است (یعنی بطبق

۱- این جمله که در میان دو خط سیاه قرار داده شده بعداً در بالای جمله ماقبل نوشته

شده است . (۱.۱)

۲- این جملات که در میان دو خط سیاه قرار داده شده بعداً راجع به جمله های ماقبل

و در بالای آنها نوشته شده است . (۱.۱)

قاموس پاوه دو کورتی و حلیة الانسان و جامع بلوشه) و با زاء معجمه تصحیف اوران با راء مهمله است ، رجوع نیز بجامع بلوشه ص ۱۳۵ و ۱۳۶ ح ۲۷ ص ۲۷ از دیباچه ، که در تمام این مواضع «اوران» باراء مهمله را بهمین معنی نوشته و گویا بل قطعاً از استعمال این کلمه با معجمه در جامع کاترمرص مذکوره (یعنی ۳۰۹) بکلی بی خبر بوده است چه اصلاً و ابداً اشاره بدان نمیکند . در دفتر لغات مغولی خودم راجع بجلدین اولین جهانگشا گشتم نبود .

اوزان خریبه :

الجمع علی فعالول : دیابوذ جمع دیبوذ (اقرب ولسان ، این اخیر بلفظ کانه ، رجوع نیز بتاج) .

وعلی فعالیل : القرا کمین جمع تر کمان (ابوالفدا ۳: ۹ ظ و ۴: ۸۷ ظ) .

سآیله علی فعاعله فی ق فی س ال .

اوزبک :

تاریخ اوزبک خان بن سونککاتیمور بن بن یوفان بن باتوبن چوچی بن چنگیز خان [دقت شود اختلاف با سایر مآخذ دارد] پادشاه دشت قبیچاق که در حدود سنه ۷۱۲ سلطنت آن نواحی بدو منتقل شد با قدری بسط و تفصیل در جامع التواریخ (S. P. 209, f. 482 b-3 a) .

سلسله (یاسلاس) دیگر معروف بازبک یاشیبانیه مجدداً در ماوراء النهر سلطنت کردند و خوانین خیوه و بخارا نیز ظاهراً از بقایای ایشانند . رجوع بلین پول در تحت «شیبانیه» Shaybânids ص 270 .

اوزبک خان :

ابن طغریلچه بن سونککاتیمور بن توقوقان بن باتوبن چوچی بن چنگیز خان [در این شجره دقت شود خیلی اختلاف با سایر مآخذ دارد] ، پادشاه الوس چوچی شد بعد از توققای ، مات فی حدود سنه ست و خمسین و سبعمائه . (جامع ۱۱۲ نقلاً عن معز الانساب) .

رجوع نیز بجهان آرا ۳: ۳۹۹ - دررالکامنه ۱: ۲۵۴: ۲۲۶ .

اوزجند یا اورجند :

شهری است که منکوقا آن بیکی از فرزندان ارسلان خان حاکم قیالیغ داد و ظاهراً همان اوزجند معروف است که در فرغانه واقع است ص 36 ، ص 42 (اور کند).

16. 3. 39

اوزقنوخ :

بمعنی اختلاج اعضا است یا علی الاظهر بمعنی عضوی از اعضاء بدن که بنا بقایید قدماء شرقیین از اثر الكاویغور و غیر هم روح در هر روزی از ماه در آن عضو [از اعضاء انسان] سیر میکند ، در رساله موسیقی موسوم ببهجة الروح که آقای را بینو در صدد چاپ آن میباشند این کلمه بسیار مکرر آمده است و در مقاله آقای تقی زاده راجع به تقویم ماندائیها ص ۱ شرحی از آن مسطور است و در حاشیه آنجا حواله بکاشغری ج ۱ ص ۴۸ میدهند که از آنجا صریحاً و اوضحاً معلوم میشود که این کلمه اولاً ترکی است و ثانیاً که حرف سوم آن راء معجمه است نه راء مهمله (که بهر دو نحو در هر دو رساله خطی بهجة الروح مکرر مسطور است) ، و عین عبارت کاشغری از قرار ذیل است : اوزقنقی - اسم ما یختلج من الجسد و یقال هی الروح و ینشد هذا البیت علی هذا المعنی . . . الدی ازوم قنقی یقول . . . و قبض روحی مع ذهابه . . . » ، و چون اوزرا قبل از همین موضع بلافاصله بمعنی قلب و بمعنی نفس تفسیر کرده است و قنق گرچه بمعنی معروف آن مهمان است ولی بمعنی مکان و قصر و منزل یعنی آنجا که مسافر نزول میکند [که همان مهمانخانه باشد] نیز آمده است بتصریح پروکلن در فهرست کاشغری 159 و پاوه دو کورتی در «قوناغ» . پس بدون شبهه اوزقنوخ یا اوزقنوق بمعنی «اقامتگاه روح» است چنانکه آقای تقی زاده هم همین طور فهمیده و تفسیر کرده اند که کاملاً با مقصود مصطلح از این کلمه که عضوی از اعضاء انسان باشد که هر روزی از روزهای ماه روح در آن عضو حلول میکند یا بمعنی خود روح که هر روزی از روزهای ماه در عضوی از اعضاء بدن که تفصیلش را در بهجة الروح بدست داده سیر میکند موافق و مطابق است .

رجوع نیز بوریقات «اختلاج اعضا» .

او کتائی :

«اسم فامیل ، اینجانب بمناسبت اسم جد خود او کتای قا آن میرزا نام فامیلی

خود را او کتائی معرفی مینماید. رئیس کتابخانه آستان قدس. سراج السلطان او کتائی»
(نقل از روزنامه خورشید منطبعة مشهد ۱۵ محرم ۱۳۴۲ [یا ۱۳۴۳ - ناخواناست]
و ۱۷ اوت ۱۹۲۴).

اولاد محمد خوارزمشاه :

از جمله کماخی شاه (نسوی ، ۴-۱۰) ، دیگر هر مرز شاه (طب S.P.187، f. 142^b)
پیروز شاه (طب S. P. 282، f. 229^b).

اولاچی :

(A اولاعجی ، B اولاغجی ، E اولاعچی ، C اولاغی ، om D ، اولاغچی
ص ۱۴۸ جامع .)

پسر سرتاق بن باتوبن توشی بن چنگیزخان است که اندکی بعد از وفات
پدرش [که در سنه ۶۵۱ واقع شد بقول معزالانساب ، رجوع بکارت سرتاق و ص ۱۰۸
از جامع التواریخ] وفات یافت و در نسبت این اولاغچی جامع التواریخ و کتب دیگر را
سهوها دست داده است (رجوع بکارت سرتاق و ص ۱۰۸ ، ۱۰۹ ، ۱۳۸ از جامع التواریخ)
معزالانساب (نقله عنه بلوشه ، جامع ۱۰۸) گوید « این اولایچی بعد از سرتاق پیرلیغ
منکوقا آن قایم پدر شد اما اونیز بزودی وفات یافت و بعد از او بر که خان [بن توشی]
پادشاه شد در شهور سنه اثنین و خمین و ستمایه .»

اولاغ خان :

(کمال النسخ الا E اعلاق)

از امراء اترک قنقلی ساخلوی سمرقند که در فتح سمرقند بدست چنگیزخان
کشته شدند ، ص 59 .

اولاق :

تاریخ سلجوقیه روم از ابن بیبی ۲۷ ، ۹۸ ، ۱۶۴ ، ۲۲۰ ، ۲۵۹ ، ۲۶۲ ، م ، ۲۶۴ ،
۱۲۹ ، ۵۵ .

اولاچی ، چاپار ، قاصد ، برید ، courier «سابق اولاچی» ۲۵۶ .

اولجای خاتون :

یکی از خواتین معتبرهولا کو بود و مادر منکو تیمور بن هولا کو که بعد از وفات او برسم منکو مغول پسرش اباقا رسید (جامع التواریخ طبع کاترمر ۹۶ ، و مقدمه ج ۱ جهانگشای ص «م» حاشیه ۱ ، و فهرست تاریخ مفصل ایران از آقای اقبال) . از ظاهر عبارتی از و صاف ص ۲۱۹ در شرح وقایع فارس در اوایل جلوس ارغون : « و [ابش] بمعاونت و امکانت اولجای که معتبرترین خواتین بود توسل کرد » شاید کسی بمناسبت اینکه صحبت از وقایع ارغون است چنین توهم کند که اولجای خاتون اینجازه و جهه ارغون بوده (یعنی یا اولجای خاتون دیگری است سمیه اولجای خاتون زوجه هولا کو و اباقا یا همان است که بعد از اباقا مجدداً پسرش ارغون رسیده) ولی ظاهراً بل قطعاً این توهم باطلی است و مراد همان اولجای خاتون زوجه هولا کو و سپس اباقا بوده و مراد و صاف از «معتبرترین خواتین» نه خواتین ارغون بوده بلکه خواتین مغول علی الاطلاق بوده است . (ظ ظ ظ ؟) .

ایضاً و صاف ۲۲۰ .

اولوقا A :

(اوتوقا B ، اویوقا C ، الوقا D ، آی بوقا E)

موضعی است در حدود قلان تاشی (در ایغور - ظ) که چنگیز خان بعد از مراجعت از بلاد غربی با توشی که از دشت قفچاق میرسید در آنجا تلاقی کردند و گله گورخر که توشی از دشت قفچاق رانده بود بآنجا رسانیده شکار کردند ، 69 .

اونان و کلوران :

برزین ۲: ۱۴۶ : « و در آن زمان یورت یسو کای بهادر [پدر چنگیز خان] و فرزندان او در حدود اونان و کلوران بوده » ، ۱۶۴ (رودخانه اونن) ، ۱۶۸ (موضع اونن) ، ۱۷۸ و ۱۷۹ (کلوران) فی الموضعین ، ۱۹۴ (اونن) ، ۲۲۵ («مقام سا اونان سوران [رودخانه اونان] چگونه بی خداوند باشد ») ، ۲۳۲ (اونان) ، ۲۳۳ (اونان) ، - برزین ۱: ۲۱۳ (؟) .

اونیورسیتیه - Université :

گمان میکنم بل یقین دارم بهترین ترجمه برای این کلمه «الجامع» باشد، زیرا که «الجامع الازهر» یا «جامع الازهر» را که چند صدسال است بهمین اسم جامع موسوم و معروف است (رجوع از جمله بدر الکامنه ۱: ۱۷۴) تمام اروپائی ها Université Al - Azhar ترجمه میکنند. پس واضح است که معادل اونیورسیتیه در عربی «جامع» است لاغیر، و نیز معنی هم جامع مناسبت تام بل موافقت و مطابقت حدو النعل بالنعل دارد بامعنی «اونیورسیتیه» که بمعنی عام و شامل و جامع است. پس بدون شک ترجمه اونیورسیتیه جامع است نه کلیه چنانکه این اواخر در شامات و بیروت بعضی (ژزویت ها مخصوصاً) مصطلح کرده اند چون از اوضاع مسلمین مسبوق و بآنها مأنوس نبوده اند و نه دارالفنون چنانکه در ایران مصطلح شده است و نمیدانم کی اختراع کرده است، و عجب است که مترجم فنون را که عمده در این اواخر بمعنی صنایع مصطلح است در ترجمه آورده و اسمی از علوم نبرده.

اوهتای :

(C اوهتا ، E اومنانی ، Om. D)

از اسرای مغول است که برای تعیین منکوقا آن بخانیت بخدست باتو رفت در الاقماق : « و از اسرا اوهتای ویسوبوقا » f. 135^a . (در جامع التواریخ درین مورد اسم این شخص را ندارد و در مورد دیگر هم عجاله پیدا نکرده ام.)

اوبرات :

همان قلموق است (بر چنایدرد در فهرست).

بعد در جلد ۲ ص ۱۵۹ گوید که اوبرات و قلموق و دزونگار Daungars و الوت Eleutts همه یکی است .

ادل الفلاح :

— الاسعیلیه (الجواهر المصیئه نقلاً عن السمعانی ۱: ۸۷).

الاهلیجة، [کتاب] :

« کتاب الهلیجة لا یعرف مؤلفها ویقال الفها الصادق رضی الله عنه وهذا محال . »

(الفهرست ۳۱۷).

|| و کتاب [ظ = توحید] مفضل بن عمر [یا عمرو] و ذکر آن در امان الاخطار

رضی الدین بن طاوس (مستدرک ۳ : ۳۲۸) - انظر ایضاً ص ۳۳۶ .

اهواز :

در عهد ساسانیان مرکز کرسی مطران (آرشوک بفرانسه - متروپولیتن بانگلیسی)

نسطوری بوده است و این شهر را بسریانی بث لاپات Bêth Aâpât می گفته اند و در

همان عهد ساسانیان بعد از آنکه چندیشابور مستدرجاً ترقی کرده شهر عمده و پایتخت

ایالت [خوزستان] گردید کرسی مطران نسطوری از اهواز بچندیشابور انتقال داده

شد (حواشی برون بر چهارمقاله ، ترجمه ثانی در حاشیه ۱۷ در تحت عنوان [خانواده]

بختیشوع ، نقلا از رالینسون و نلدکه) .

- ای :

(نظایر) داشته ای - (که داشتی مکتوب است در متن چاپی) .

« در جامع التواریخ [جلالی ظ ؟] مذکور است که قوام الدین [درگزینی وزیر

شقی قسی القلب سلاجقه و گویا سنجر] ابوالقاسم بر قتل اکابر و اعظم بغایت دلیر بود ،

روزی میان او و عزالدین اصفهانی مستوفی گفت و شنیدی واقع شد . قوام الدین در حال

بجس و قید عزالدین مثال داد . آن بیچاره از محبس این رباعی نزد وزیر فرستاد :

گر تو ز گناه من خیر داشتی چون گریک عزیز مصر پنداشتی

(یعنی مرا مثل گریک یوسف می پنداشتی)

که در واقع بی گناه بود و فقط متهم بود

بگناه ولی پاک بود از گناه)

من گریک عزیز مصرم ای صدر بکن با گریک عزیز گریک آشتی

و قوام الدین این رباعی در جواب نوشت :

گر زانکه تو تخم کینه کم کاشتی [یعنی کم میکاشتی]

در جنگ نصیب صلح بگذاشتی [یعنی میگذاشتی]

اکنون که زمانه پایدار است مرا

بی بهره نماندنی [یعنی نمی ماندی] ز گرگ آشتی .

وعزالدین اصفهانی هم در آن حبس از جهان فانی انتقال نمود . (حبیب السیر

جزو چهارم از جلد دوم ص ۱۰۲-۱۰۳)

کلمه گرگ آشتی در هر دو رباعی مجال شبهه برای احدی نمیگذارد که سایر افعالی که همه قوافی واقع شده اند در هر دو رباعی مختوم به «ئی» هستند نه به «تی» چنانکه فوق العاده شخص مایل است از روی نظایر این افعال در تذکرة الاولیاء [بر فرض صحت نسخ آن و بر فرض آنکه کردتی و نظایر آن چنانکه آقای اقبال در مقاله سابقاً خیال کرده مصحف کردتی] (یعنی کردئی با دو نقطه در شکم یاه بر رسم نسخ قدیمه) نباشد [اینجا راعم حمل بان موارد کرده اینجاها را هم همه را داشتی و پنداشتی و کاشتی و بگذاشتی بخواند ولی قافیة آشتی در هر دو رباعی چنانکه گفته شد صریح صریح درابطال این توهم است و صریح صریح است [نمیگویم در اینکه داشتی و کردتی و نظایر آن غلط و نامستعمل و تصحیف کردئی و داشتی است کما یظنه اقبال بل] در اینکه کردئی و داشتی با همزه قبل از یاء نیز صحیح و عیناً بهمان معنی و در همان مورد کردتی [علی فرض صحة تملک الصیغه] یعنی در موع شرطیه ماضی شرطاً و جواباً (یعنی شرط و جواب آلو) استعمال میشده است بالقطع والیقین و علم الیقین و حق الیقین و عین الیقین ، در صورتیکه کردتی باتاء را تا کنون در غیر تذکرة الاولیاء آنها در متن چایی آن (نه نسخ خطی آن که من تا کنون ندیده ام) یاد ندارم دیده باشم باشدت فحص و تفکر دائمی در این خصوص و حضور ذهن همیشگی این صیغ شرطیه خصوصاً بعد از تشکیک آقای اقبال که فی الواقع احتمال خیلی ممکن بذهن بچسبی است ، خصوصاً و خصوصاً که هیچ هیچ هیچ جا نظایر این نوع شرطیه باتاء را در غیر تذکرة الاولیاء (آنها چنانکه گفتم در متن چایی) تا کنون ندیده ام .

اباچی (یا اباچی) :

از اعلام مغول ، اشتقاق آن (جامع ص ۱۰۲)

ایام العرب ، [ماخذ -] :

در طبری ندارد (غیر از یکی دو سه از ایام مشهوره مانند ذی قار و جذیمه و زباء و طسم و جدس) .

ابن الاثیر در آخر خ ۱ ، - عقدالفرید ج ۳ از طبع سه جلدی بولاق (ظ) ۶۰ -
 ۱۱۶ - مجمع الامثال ۲ : ۲۶۰-۲۷۴ (فقط تعداد ایام با ضبط آنها بدون سود و قایع) ، -
 معارف ابن قتیبه ۲۰۲-۲۰۱ (فقط دو صفحه و فقط پنج شش یوم) ، - عمده ابن رشیق
 ۱۷۰-۱۵۹ : ۲ .

| بعضی ایام عرب در اغانی (طبع جدید ۵ : ۱۸-۲۳) و کتاب النقائض بر حسب
 بعضی حواله هائی که محشی اغانی بدست میدهد (از جمله در ص ۲۱) .
 حرب بکرو تغلب ۳۴ : ۶۴ .

| « و [لابی الفرج الاصفهانی] کتاب ایام العرب ذکر فيه الف و سبعمائة يوم »
 (تاریخ بغداد ۱۱ : ۳۹۸) .
 رجوع نیز بحاجی خلیفه در « ایام العرب » .

اینه ، [جمال الدین -] :

(ایبه D ، ایابه C) .

از رؤسای عراق که در غیاب یمه فتنه و آشوب نمود و شیخته همدان را بکشت .
 یمه از آذربایجان بعراق آمده اورا باجمعی دیگر بکشت ، ص ۷۲ .

ایچکیان :

رجوع علی العجالة بحیب السیر که در آنجا ایچکیان بانون در هر دو موضع
 مسطور است و گویا غلط طبع باشد ، جزو جلد ۳ ص ۳۸ ، ۶۷ ، - و باوراق نیم ورقی
 مسوده جواب مستر Seddon انگیزی (۱) ، و به پاوه دو کورتی در « ایچکی » ص ۹۹ ،
 و گویا بل قریب بیقین بمعنی خواص و مقربان پادشاه باشد این کلمه .

۱ - که در صدد طبع احسن التواریخ حسن بیک روملو است [همین شخص
 احسن التواریخ را در سال ۱۹۳۱ در کلکته طبع کرده است . (ا . ا .)]

ایدی قوت :

(یعنی خداوند دولت) .

«و مصطلح اویغور در این آخرها چنان بوده که پادشاه خویش را یددی قوت

خوانده‌اند یعنی خداوند دولت» (جامع التواریخ^a f. 63، 1643، S. P. .)

اویغور (یعنی بهم پیوستن و مدد کردن) .

«او غوزخان پسر قراخان [بعد از یکی از جنگهای فاتحانه] ... امرا و لشکریانرا

بنواخت و طایفه خویشاوندانرا که موافقت او کرده بودند اویغور نام نهاد و معنی این لفظ

بلغت ترك بهم پیوستن است و مدد کردن .» الخ (ایضا f. 62^a)

ایدی قوت در پیش بالیخ با جمعی قرار داده بود که مسلمانان را در مسجد

جامع بکشند غلامی از ایشان که بر اسرار ایشان مطلع بود ایشانرا «لو» داد f. 142^a .

ایراخته :

هم قرات و هم معنی این کلمه مشکوک است و مسیو بلوشه در ص ۱۸۹ از

جامع التواریخ و ص ۱۳۸ از مقدمه آن این کلمه را مغولی و بمعنی دوست و هوا خواه

فرض کرده و الله اعلم بصحته، «اجازت خواسته آمدم تا با ایراخته (ن - با ابراحیه) جمع

کنم و با شما بگروم» (جامع التواریخ طبع بلوشه ص ۱۸۹)، - «ابا قخان مجد الملک را

گفت در کار ملک و مال و خزینه و ایراخته (ن - ایراخته، ایراخته) هوشمند باشی و

بر تمامت واقف و مطلع» (جامع التواریخ منقول در مقدمه اینجانب بر جهانگشای ج ۱

ص ما) ، - بالشکرها و ایراخته (ن - ایداخته) معظم در قبضه تصرف و حوزه

تملك خود آورده» (نقل از تاریخ اولجایتو لعبدالله الکاشانی - مقدمه جامع التواریخ

ص 136، 138) .

رجوع نیز بسط‌العلی : ایواختا (در پشتش یادداشت کرده‌ام) ،

|| « [براق گفت] مدتی بود تا از لوس و خانه دور بودم و کسانی متفرق و

پیشان حال اجازت خواسته‌ام با ابراحنه را جمع کنم و با شما بگروم» f. 215 b ، -

«این پسران از فرط نفوت و حدت جوانی یکدیگر را چنین قصدی پیوسته‌اند و چندین

ایراخته نباه کرده اند.» (وصاف ص ۵۱۶)

ایران :

در تاریخ یمنی: «ویحمل من بحر الترك الى ايران درة یتیمة» ۲: ۳، مقصود از درة یتیمة دختر ایلك خان است.

|| (در اشعار و اخبار قدیم عرب)

قصیده لقیط بن یعمرا یادی که کاتب در دیوان کسری بود (قصیده اول از مختارات ابن الشجری) نامش در این خصوص است و بسیار بسیار قصیده خوبی است.

ایران شهر :

این کلمه در اصطخری و ابن حوقل هم استعمال شده است، رجوع بفهرست آنها. زحرص مدحش اندر زمین ایران شهر همی بروید شعر ارپرا کنند شعیر

(عنصری، مجمع الفصحا ۱: ۳۵۷)

|| قره ضیاء الدین - بلوکی است در حوالی خوی = قرای ضیاء الدین !

طربزون = طرب افزون !

حاجی ترخان = حاجی طاهر خان !

ارزروم = ارض روم !

؟ = فرحزاد !

بختیاری = باختریان !

اتین دوله = اتیان الدوله !

هاید پارک = حیاط پارک !

عشیره = آسوریا !
کرد - ویوین دوسن مارتن | (۱)
هکاری = حق یاری !

|| (و شهر ایران فردوسی) مسائل پاریسیه ۱: ۲۴۶.

ایران شهری، [ابوالعباس -] :

که اینقدر در زادان مسافرین ناصر خسرو و از و وعقاید او نقل میکند ذکر

۱- این قسمت ارتباطی با یادداشت مربوط به «ایران شهر» ندارد ولی چون در ذیل آن

بود عیناً در اینجا نقل شد (۱.۱).

ازو باسم «ابوالعباس الايرانشهری» در مقدمه کتاب الهند بیرونی هست (ص ۴) و از و صداقت او قدری تعریف میکند، و ظاهراً این دو ایرانشهری یکی است تا رجوع شود تفصیلاً بزاد المسافرین که آیا او را باسم ابوالعباس نیز ذکر کرده است؟ این ورقه را عجالة از حفظ نوشتم (یعنی از حفظ نسبت بزاد المسافرین والا بیرونی جلوی چشم است) تا رجوع بزاد المسافرین شود تفصیلاً .

الآثار الباقیه ۲۲۲، ۲۲۵ .

مذکور در «اختیارات مظفری» قطب الدین شیرازی (رجوع بفهرست رزن ص 316) .

ایران قدیم، [تزیج در-]:

Cinq espèces de mariages (chez les anciens Perses) :

1 ^e - Sbah Zan	شاه زن
2 ^e - Yogan Zan	یگان زن
3 ^e - Statar Zan	ساتارزن
4 ^e - Câkir Zan	کاکیرزن
5 ^e - Khodask Râi Zau	خدا مک رای زن

(L' anciens droit des Perses , Par R. Dareste.)

ایرانی :

دو نفر از موالی پیغمبر ص ایرانی بوده‌اند و نسب نامه ایشانرا طبری بدست میدهد : شقران ، و ابو ضمیره (طبری ۱: ۱۷۷۸-۱۷۸۱) .

ایرانیان و ایرانی :

شرحی تمجید از ایشان در مقدمه ابن البلخی و نزول دوآیه در شأن ایشان : عباداً لنا اولی بأس شدید و استدعون الی قوم اولی بأس شدید (فارسنامه ابن البلخی ص) و نیز دوسه حدیث در شأن ایشان .

کسانی و قرآء و مسیبویه هر سه ایرانی بوده‌اند ، و كذلك ابوحنیفه معروف . مطلبی راجع بایرانیان قبل از اسلام و عرب در اعلام زر کلی ج ص .

ابرج میرزا [شاهراده] :

ملقب بجلال الممالک شاعر معاصر در قرن سیزدهم مارس ۱۹۲۶ در طهران
بمرض < سخته وفات کرد > . (رجوع بدفتر مخارج ۵۵)

- ایزه (مشکیزه) :

مطهره و مشکیزه و مشک پر آب بر ندارند. (تاریخ فیروزشاهی ۵۷۰)

| پاک - پاکیزه ،

چشم - چشمیزک (پرهان) .

ایسی کول :

دریاچه ایسی کول را در جهان نامه دارد بلفظ ايسكول ، و شاید این اولین
دفعه باشد در کتب مسلمین ، رجوع بجهان نامه (در تعداد بحیرات)

ای الشجرة وای شجرة :

و فرق بین این دو تعبیر (لسان المیزان هاشم ۶: ۲۶) .

ایشیک آقاسی باشی :

ایشیک آقاسی یعنی تحت اللفظی «رئیس بیرون» (در مقابل رئیس اندرون) ،
ایشیک ترکی است بمعنی بیرون (آقای تقی زاده) ، و کلمه باشی هم که معلوم است ترکی
است بمعنی سر و مجازاً بمعنی رئیس و بر آخر کلمات مفرده (علی خلاف ما تنتظر) الحاق
میشود مثل حکیم باشی و منجم باشی و غیره ، پس معنی تحت اللفظی «ایشیک آقاسی باشی»
رئیس رؤساء بیرون است و بفرانسه *Chef des protocoles* که ناصرالدین شاه در
سفرنامه فرنگش همه جا حتی در فرانسه جمهوری نوشته است ایشک آقاسی فرانسه
باستقبال ما آمد (او کما قال) . و امروزه در ایران گویا بجای ایشیک آقاسی باشی «رئیس
تشریفات» میگویند که شاید عین آن نباشد ولی عملاً و شغلاً تقریباً معادل است .

ایضاً :

فعل آض در شعری از ابراهیم بن المهدی (غرر و درر سید مرتضی ۴: ۱۵۹) .

|| در شعری ، امالی زجاجی ۱۴ .

|| نمیدانم چندی قبل کجا خواندم که این کلمه نباید عربی الاصل باشد و آن شخص از خودش یا از قول کسی دیگر گویا احتمال داده بود که این کلمه از لاتینی *Idem* منقول باشد (!؟) ، و این فقره با کمال غرابتش قابل تأمل و جالب نظر است، زیرا چنانکه همان شخص ذکر کرده است این کلمه یعنی «ایضاً» در قرآن بهیچوجه مذکور نیست و گویا در هیچیک از اشعار جاهلین و مخضرمین و اخبار و احادیث صحیحه نیز مذکور نیست و اگر این کلمه فی الواقع عربی بوده است و مصدر آض بمعنی رجوع برگرفته بوده چنانکه لغویین متأخر ادعا میکنند چرا پس این «آدورب» که احتیاج شدیدی جمیع اقوام و ملل دارند و در هر روز بلکه در هر ساعت در هر جمله شخص محتاج با استعمال یکک چنین آدوربی میشود برای گفتن (نیز) و در عموم السنه و در نزد عموم اقوام این کلمه عام البلوی است و هر زبانی معادل این آدورب را دارد چرا پس با وجود اینها همه زبان عربی این آدورب را نداشته است و چرا جمیع شعرای جاهلین و مخضرمین و جمیع ائمه و اصحاب پیغمبر و خود حضرت رسول از استعمال این کلمه خودداری کرده اند، این فی الواقع بسیار غریب است . پس باید از این ببعد در کمین بود برای این دو فقره : اولاً باید هر جا از قرون اولیه اسلام این کلمه ایضاً را در شعری یا در نثری یافت فوراً باید یادداشت کرد تا کم کم شاید بدست بیاید که اولین مرتبه استعمال آن (تا آنجا که ما میتوانیم بدست بیاوریم) در چه عصر و چه قرنی بوده است ، ثانیاً باید مواظب بود در قرآن و احادیث و اشعار جاهلین دید که در این مورد یعنی برای بیان این معنی نیز (یعنی بیان معنی تکرارشی^۴ چنانکه هر کس از نفس خود میداند که نیز و *aussi* و *idem* و *auch* و معادلات این «آدورب» را در السنه سایر در چه مورد استعمال میکنند) در مواضع مذکوره یعنی در قرآن و احادیث و اشعار قدیم عرب چه کلمه یا کلماتی استعمال میکرده اند .

|| «قال فكيف تصنع بويدقال اكتب وايضاً» (الفهرست ۲۴۲) .

ایفاق :

رجوع به مسائل پاریسیه ۴: ۵۰ [- دفتر ادب *Idis*] ، بنقل از قاموس پاوه - دو کورتی (که معنی حقیقی این کلمه را ذکر نکرده) و غیبات اللغات و جامع طبع بلوشه ۲۳۴ و قاموس عدن و فولرس ، با بعضی شواهد از حافظ و و صاف و جهانگشای و جامع .
 در این مهتا (نه در قسمت لغات مغولی و نه در قسمت لغات ترکی) و در دیوان

لغات الترك و در ترجمان ترکی و عربی طبع هو تسماو در بهار عجم و برهان و فرهنگ ناصری و فرهنگ رشیدی و وارسته ندارد و همچنین در هیچیک از ورقات جعبه های مختلف من ندارد. پس نباید باز دو باره در ورقات در پی آن گشت، و ندانستم بالاخره که این کلمه مغولی یا ترکی است. ولی ظن متاخم بعلم دارم که مغولی باید باشد چه قبل از عهد مغول گویا این کلمه هیچ جا و در هیچ مأخذی و کتابی و شعری و نثری یافت نمیشود.

در جامع طبع پرزین نیز در پشت هر سه جلد در یادداشتهای خود گشتم این کلمه را نیافتم و لابد در این قسمت از جامع این کلمه نیامده یا نظر مرا در حین ثبت آن یادداشتهای جلب نکرده بوده است.

در دفتر لغات مغولی و دفتر اشعار نیز رجوع شد، آنچه در آن دو موضوع داشت سابقاً در دفتر مسائل پاریسیه سابق الذکر التقاط شده است، و همچنین در قصیده معروف (۱) جامی نیز این کلمه را نیافتم، در مبانی اللغة هم که در دفتر مسائل پاریسیه ۵۲:۴ بدان حواله داده ام تقلاً از قاموس عدن چون فهرستی ندارد نتوانستم پیدا نمایم و احتمال قوی میدهم که مقصود مؤلف عدن از «مبانی اللغة» تمام کتاب سنگلاخ باشد نه دیباچه آن فقط چنانکه دنیزن رس طابع این اسم را (یعنی مبانی اللغة را) بدان فقط میگوید باید اطلاق نمود [نمیدانم عجالة درست میگوید یا سهو کرده است] ولی شاید نیز این کلمه در خود این دیباچه مطبوع در تحت اسم مبانی اللغة باشد که من چنانکه گفتم چون فهرست ندارد نتوانستم پیدا کنم.

ایکجان :

مذکور در اخبار ابو عبدالله ، تعیین موضع آن (ظ) مسائل پاریسیه ۳: ۲۷۶.

ایلال ، [قلعه -] :

که نسخ جهانگشای در این خصوص مغشوش در متن مطبوع نسوی دو مرتبه ایلال چاپ شده است ص ۴ [فقط دو مرتبه در این صفحه دارد و دیگر در این کتاب ندارد ، رجوع بفهرست گانتن (۲) شد] (رجوع باصل نسخه شود).
رجوع شد مرتبه اول ص 54 ایلال واضحاً مثل متن چاپی نوشته است و مرتبه دوم ایلال بدون نقطه در همان صفحه .

۱ - در اینجا يك کلمه خوانده نشد. (ا.ا.) منظور طبع آن قسمت از جهانگشاست

که بوسیله «گانتون» صورت گرفت. (ا.ا.)

دسن هم این کلمه را ایلال Ilal خوانده است ، در همین مورد تاریخ مادر خوارزمشاه و تحصن او در این قلعه گوید :

« ... Le chateau d' Ilal, l' un des plus forts de ceux qui couvrent les montagnes du Magendéran » (D. Ohsson, Histoire des Mongols » Tom I, p. 259 - 260.

|| ایلال B] B (فی موضع الثانی :) ایلان ، A ایلال ، ایلال ، C ایلال ، E, omD (فی موضع الثانی فقط :) ایلال ، [.

قلعه ایست در حوالی لارجان نزدیک ری که مادر و حرم سلطان محمد خوارزمشاه در آن محصور بود و سبتهای آنرا محاصره کرده ایشانرا اسیر کرد ، ص 246 = f. 110 a . ایلال را در نزهة القلوب بدقت گشتم اصلاً ندارد ، همچنین در لسترنج ابدأ ندارد و همچنین در جامع التواریخ پیدا کردم ؛ یعنی حکایت ترکان خاتون مادر خوارزمشاه را که در قلعه ایلال تحصن جست خیلی گشتم پیدا نکردم . گویا اصلاً این فقره را در جامع التواریخ ندارد یا در هر صورت در مجلد مغول (یعنی مجلد اول) ندارد .

روضه الصفا S.p. 157 ورق a 208 : ایلال (واضحاً) .

حبیب السیر S.p. 177a ورق a 321 ، b 323 : ایلال (واضحاً) .

« قلعه لال طبرستان » .

« و [قطب الدین ارزلو (- ارزلاغ) شاه] حرم سلطان محمد خداوند جهان را که مادر پدرش بود بر گرفت بطرف طبرستان و ماژندران برد و خود را بقلعه لال طبرستان انداخت . » (طبقات ناصری b 23 و f. 143 , S.P. 181) [هر دو بیک مورد است و بیک عبارت که نقل شده ، دو موضع نیست . دیگر و سواس دست ندهد و مجدداً تفتیش نشود] . شاهد در قلعه لال (- ایلال ظ) است اگر چه بودن ارزلاغ شاه همراه جدهاش غلط است کما یظهر صریحاً من جهانگشای و النسوی ، چه ارزلاغ شاه و آق سلطان در فرار از خوارزم بدست مغول کشته شدند و همراه ترکان ابدأ نبودند .

ایلتمش :

شمس الدین « الترمش » (کاتبی ۱۲ : ۲۰۳) ، شمس الدین ایلتمش (با دوتاء -

- کاتالک فارسی ربودرتاریخ مبارکشاهی، شمس‌الدین ایلتمش درباقی مواضع و کتب،
وظاهرأ وسطی صحیح است بقرینه اشعاری که صاحب «طب» درمدحش گفته است و با
یک تاء وزن درست نیست.

ایلجتای نوین :

ایلجتای نوین A (B الحای ، H الحتای ، G ایلحسان ، C ایلختای ، D ایجینا ،
E ایلچتاه ، ظ ایلچتای).

از امراء مغول که بر مخالفت منکوقا آن متفق شده بودند اول مرتبه کسی را
که گرفتند اوویاران او بود و اول کسی را که کشتند او بود - f. 140^a.

نباید این شخص را با ایلچتای برادرزاده چنگیزخان (که او را ایلچیتای نوین
و ایلچیتای بزرگ نیز گویند) اشتباه نمود، چه او در جشن منکوقا آن حاضر بود و از جمله
حضار مجلس تشریفات اجلاس او بود (f. 137^a) ، و نیز نباید این شخص را به امیر
دیگری از امرای مغول موسوم با ایلچیکتای (که هیتی دیگر از ایلچیتای است) اشتباه نمود،
ایلچیکتای که از امرای بزرگ کیوک خان و او نیز از مخالفین بود در بادغیس گرفته شد
و چنانکه در f. 142 گوید « و ایلجیتای درین وقت که بعراق بود از حضرت پادشاه
جهان غدقان قورچی روان گشت و بخدمت باتورقت و از آنجا بانو کران بگرفتن او چون
بعراق رسیدند جریده برخاست و ببادغیس آمد. ایلچیان در بادغیس او را بگرفتند و
بعضرت باتور بدند با جمعی از خواص . کار او نیز هم برین منوال تمام گشت . درحالی که
در f. 140^b در باب همین ایلچیتای صاحب ترجمه گوید: «منکوقا آن . . . فرمود تا جماعتی
از امرای بدرا که ذکر رفت . . . شمشیری از غضب بریشان راندند ابتدای آن از ایلجتای
رفت بی سروپای گشت.»

در هر صورت اینان سه نفر هستند بکلی از یکدیگر جدا و ربطی بهم ندارند، نباید
بیکدیگر مشتبه شوند . رجوع کنید نیز بجامع التواریخ ص ۲۹۳ ، f. 140^b.

ایلجتای A ، ایلجتای B ، ایلختای C ، ایلحما D ، ایلجتای E ، (ظ ایلچیتای)
«ایلچیتای بی سروپای گشت» ، H ایلجیان ، G ایلحای .

بعد معلوم شد قریب بیقین بل بطور قطع و یقین که این ایلچتای نوین [یعنی این شخص که غیر ایلچیدای نوین برادرزاده چنگیز خان و غیر ایلچیکتای پدر ارغاسون است] پسر قدان است از قوم جلایروقدان از ملازمین چنگیز خان بوده و پسر دیگری داشته نام او ایلو که نوین که مولی [یعنی مالک] امیر ارغون معروف بوده است در طفولیت او ، « و این ایلچیدای برادر کوچکتر بود و باقیمه آقای [یعنی برادر بزرگتر] خود یکی شده بود . ایلو که او را خواست کشتن گریخته پیش او کتای قاآن رفت . او کتای او را بخواست . ایلو که او را بدو بخشیده و او کتای قاآن این ایلچیدای را باشیکی قوتوقو بهم ملازم گردانید تا صندلی او بر میگرفت و آداب و رسوم و هنرها آموخته و باشیکی قوتوقو در اردو میرفته و بتدریج امیر معتبر شده و بوقت جلوس منکوقاآن بر تخت خانی گفته است که شما همه قرار کرده اید و گفته که مادام که از فرزندان او کتای قاآن گوشت پاره باشد که اگر در میان علف پیچند گاوان علف را نخورد و اگر در میان پیه پیچند سگ بر آن پیه ننگرد ما او را بقاآنی تیول کنیم و دیگری بر تخت ننشیند چگونه این زمان دیگر گون میکنید . قوییلای قاآن در جواب این سخن بر سبیل معارضه فرموده است که شرط چنین بود ، لیکن شروط و یاسای قدیم بیشتر دیگر گون گردید . . . دیگر او کتای قاآن گفته بود که پادشاه شیرامون باشد شما چگونه بدل خود کیوک خان را پادشاهی دادید چون ایلچیدای این سخن بشنید گفت بدین وجه حق با شماست . » (برزین در قوم جلایر ۱ : ۴۸-۴۹) .

|| برادرزاده چنگیز خان و پسر عم او کتای و پسر قاجین (طبع برزین قاجیون ص ۱۰۶ و طبع بلوشه ص ۱۶) بن یسوکای بهادر است (جامع برزین ۲ : ۹۵) که بقوریلتای جلوس او (او کتای) از بلاد مشرق بیورت اصلی (مغولستان) حاضر گردید ، f. 40 b - f. 56 b در جلوس کیوک بن او کتای از طرف مشرق پیامد .

« عم ایشان ایلچیتای بزرگ » نیز بچشن جلوس منکوقاآن حاضر شد در

سنه ۶۴۹ (A ایلحیتای ، B ایلحتای ، E ایلجیتای ظاظ ، D ایلحکای ، C ایلحیان)

در تعداد قشون چنگیز خان و متعلقان و اقوام رشیدالدین گوید: « حصهٔ پسر قاجیون ایلچیدای نویان برادرزادهٔ چنگیز خان سه هزار نفر، چنگیز خان سه هزار نفر لشکر برادرزادهٔ خویش ایلچیدای نویان داده... چنگیز خان ایلچیدای را از مجموع برادرزادگان دوست‌تر داشته چه او عاقل‌تر بوده و با تربیت‌تر و پدرش قاجیون چون در جوانی نماند او را زیادت نامی بر نیامد لیکن ایلچیدای عظیم‌مشهور و معتبر بوده است.» (برزین ۳: ۲۲۲)، رشیدالدین همه‌جا (طبع برزین ۲: ۱۰۶ و ۳: ۲۲۲-۲۲۳ و طبع بلوشه) او را ایلچیدای نویان می‌نامد، و در ج ۲: ۹۵ از طبع برزین ایلچیدای (بدون «نویان»)

ایلچی پهلوان :

از سرداران سلطان جلال‌الدین منکبرنی که در جنگ بامغول در عراق به‌مراهی برادرش غیاث‌الدین سراز جنگ پیچیده قبل از جنگ عنان برتافتند ص 232 = f.103 .

ایلچیکتای ط :

(A ایلچیکتای م ۵ ؛ B ایلچیکتای ۲ ، ایلچیکتای ۱ ، ایلچیکتای ۱ ، ایلچیکتای ؛ C ایلچی کنای ، ایلچی کیای ، ایلچی کتای ۲ ؛ D ایلچیکا ، ایلچیکتای ۲ ، om ۲ ؛ E ایلچیکتای ، ایلچیکتای ۲ .)

از سرداران مغول که بحکم کیوک خان مأمور بفتح و اسارت ولایات غربی شد، f. 122b ، - امیر ارغون در حدود طراز بخدمت او رسید، و پس از آن ایلچیکتای بیاد غیس آمد، (رجوع کنید نیز به f. 58 b در سلطنت کیوک خان)، [نباید این شخص را نه بایلچیتای برادرزادهٔ چنگیز خان (f. 56) و نه به ایلچیتای نوین از اسراء مخالف منکوقا آن اشتباه نمود چنانکه من کرده بودم. سه نفر اند بکلی جدا و هیچ ربطی بیکدیگر ندارند] - پسر او ارغاسون را که از جملهٔ مخالفین منکوقا آن بود یارغو داشتند و سیاست رسید، f. 141b . در جلوس منکوقا آن وی بعراق بود چون وی از جملهٔ مخالفین بود ایلچی فرستاد او را در بادغیس که از عراق به آنجا رفته بود گرفته پیش باتوبردند و در آنجا کشته شد، f. 142 a .

کیوک خان در اوایل جلوس ایلحیکمای A (B ایلجکمای ، E ایلجت کتای ، C ایلجیان . om . D) را بالشکر بسیار بطرف مغرب نامزد فرمود و امر نمود تا از طرف هر پادشاه زاده از ده نفر دو نفر بدو پیوندد و از تازیکن نیز همچنین وابتدا از ملاحظه کنند، f. 58 b .

- « [کیوک خان] بتخصیص کار روم و گرج و حلب و موصل و دیاربکر بدو حواله کرد . » ایضاً 58^b A ایلحیکمای ، B ایلجکتاء ، F ایلجت کتای ، C ایلجلیان ، (om. E)

ایلخان :

عظاملك در تسلیة الاخوان که در آخر C است و رساله دیگر که بعد از آن نوشته است (که در آخر F است) از هولا کو وابقا و احمد همیشه به ایلخان تعبیر می نماید .
| حواشی کاترمر بر جامع التواریخ ص ۱۴ .

ایل خواجه :

نام پسر امیر نور (بخارا) یا خود امیر نور که چنگیز خان او را باشصت مرد از اهل نور بجانب دبوس (= دبوسیه ، از اعمال صغد - یاقوت) فرستاد بعنوان حشر، ص 50 .

ارلدزیون :

(ایلدزنوئین E B ظ)

از سرداران مغول که برای اطفاء نایره خروج تارابی در بخارا در سنه ۶۳۶ از جانب قآن بالشکری بسیار و سرداری دیگر چکین قورچی ببخارا آمد ، (بعد از کشته شدن تارابی) ، ص 56 .

ایادگز :

اول ذکر نسبة مشروعی از او در ابن الاثیر در ۱۱ : ۱۲۰ است در حوادث سنه ۵۵۶ ، - ایضا در ۱۱ : ۱۷۴ .

ایلك :

(آمدن او ببخارا در ۳۸۹) ،

برای تعیین تاریخ روز و ماه این واقعه رجوع کنید بص دست چپ و رفته بزرک سامانیان (یعنی ورقه مدت سلطنت سامانیان نه ورقه شجره نسب ایشان) .

جیلانجی
 یغلاغو
 جدایر (جلایر) تائی

طوغان بوقا

اودونجی
 موسایل
 حسین گورکان

آقبوقا

امیر بزرگ بود از آن کینخاتو باید و اورا بکشت

ملازم کینخاتو بود پادشاه اسلام [غازان]
 اقبال اورا بیاسا رسانید بعد از ثبوت گناه

اورقتو

جلایر تائی قرابوقا ملازم شهزاده سری (؟) میباشد.

اقداش یازده ساله بود در جنگ بر که کشته شد

قوقو حسن حسین

تنکیفادای تبقون - بالینکشو بهم بود .

ایلکانویان

پسر جوجی
 ترمه از قوم
 جلایر، امیر
 بزرگ بود که
 باهولا کوخان
 اینجا آمده و
 معروف و
 مشهور بود
 اورا ده پسر
 بود [برزین ۱
 ۴۴ بیعد
 [دجوع نیز
 بوریقه جلایر]

کونن

طوغان

[ابوبکر امیر هزار است و در
 خراسان پیش خر شده است]

کونچک

باجومفر [پسر هولا کوظ] بهم بود

چینکتو

جیله

حیتو (؟)

هندو

تکنه

اوقانو

اوروم

شینکتور نویمان

طوغان

قرنجی

در مغولستان بماند و اینجا نیامد

|| از روی جامع وحث ووصاف(؟) [بدقت جميع واقعه فتح بغداد و جنگهای شامات و جزیره را خواندم اصلاً] و ابدأ نام این شخص یا نامی شبیه بدان در این فصول در و صاف نیست مطلقاً و اصلاً] وبرزین و الفخری (نیافتم) و مختصر الدول (نیافتم) . انکیانودرسنه ۶۶۷ بحکم اباقا بامارت و حکومت کلی نواحی فارس مأمور شد . (وصاف ۱۹۳)

ایلکانوین درحث درحوادث ۶۵۹ « تم امر [هولاکو] ایلکانوین بالمسیرالی الشام ، ۳۴۴ ، «ولما بلغ الملك الصالح اسمعيل بن بدر الدين لؤلؤ مسير ایلکانوین فارق الموصل» ۳۴۵ .

ایلکانوین ، انکیانوین (۹) :

از سرداران هولاکو در فتح بغداد ، 432 .

ایانکو A :

(ایلتکو F E C ؛ ایلکو D)

امیر فناکت در وقتی که سه نفر از سرداران مغول الاق نوین و سکتوویقای بفتح فناکت مأمور شدند ، ص 44 .

ایاک خان :

تاریخ بیهقی ص ۶۴۰ : «ایاک بوالحسن نصر علی» .

چهارمقاله ۱۲۱-۱۲۳ (رجوع بدان برای اقوال مختلفه در خصوص اسم او) .

ابن الاثیر ۹ : ۶۲ : «ایلیک خان الترقی و اسمه ابونصر احمد بن علی و لقبه

شمس الدوله» .

در یمینی هنوز اسخسش را پیدا نکرده ام اگر پیدا شد حتماً قید شود اینجا ، ان شاء الله .

زین الاخبار ۶۰ : «ابوالحسن ایلک بن نصر برادر [بغرا (ظ)] خان» .

ایلمنکو :

غلام ابوعلی بن شیمجور و صاحب جیش او (یمینی ۱ : ۱۸۵) .

گویا از جمله مقتولین در حبس قلعه گردیز است بحکم سبکتکین و گویا در انساب سمعانی این فقره را دارد .

ایلمای دست راست و چپ :

f. 59^a = 133 .

ایمیل ظ C :

(A ایمیل ، B و D و E ایمیل) .

« و تختگاه او کتای کی ولیعهد بود یورت او در عهد پدر در حدود ایمیل و قوناق بود . چون بر تخت خانی نشست بموضع اصلی که میان ختای و بلاد او یغور است تحویل کرد و آن جایگاه پسر خود کیوک داد . » f. 10^b .

« کوچک گورخان را گفت که اقوام من بسیار است و در حد ایمیل و قیالیغ و پیش بالیغ پریشان اند . » f. 14^a .

« خون حاتم زمان [او کتای قآن] بعد ما که بر تخت پادشاهی ممکن شد باردوی بزرگ پدر خرامید موضع اقامت خویش که در حدود ایمیل بود پسر خود کیوک فرمود . » f. 53^b ، « و در این میانه خبر و صوک کیوک باردوی خویش که بکنار ایمیل است رسید . » f. 55^b ، « چون خبر فوت او کتای قآن بکیوک رسید در حرکت زیادت تعجیل واجب داشت و سوز واقعه او را فرازمین نگذاشت تا با ایمیل رسید » f. 56^b .
اما آنچه از f. 60^b ر Af. 134 ایمیل و اصل مسطور است آن غلط است و صواب ایتیل بطبق بعضی نسخ دیگر چنانکه در ورقه علیحده بعلا مت و مشروحاً بیان شده است .

« بعد از وفات کیوک خان در حدود سمرقند زوجه اش اغول غایمش بعد از اقتداح آرا و استشارت با مقربان ملک در مراجعت باردوی قآن یا مسارعت بجانب قوناق و ایمیل که اردوی قدیم کیوک خان بود بروفق میل نفس بجانب ایمیل در حرکت آمد . » f. 56^b .

قراختای در وقت مهاجرت از چین ابتدا بحدود قرقیز رفتند و از اینجا حرکت کرده با ایمیل آمدند و در آنجا شهری بنانهادند که هنوز (در عهد مصنف) رسم و آثار آن